

چکیده:

حسینعلی عطار بیدگلی از شخصیت‌های گمنام معاصر کاشان است که زندگی‌نامه‌ای به خط خود بر جای نهاده است. وی این زندگی‌نامه خودنوشت را به سال ۱۳۴۱ قمری در نوش‌آباد نوشته و به کوتاهی، از نسب، پیشه، گرایش مذهبی و رفتاری‌ها و حوادث غم‌انگیز دوران زندگی خود که یکی از مهم‌ترین دوره‌های تاریخی مربوط به کاشان معاصر است، سخن گفته و از برخی حوادث مانند غائله ماشاالله خان کاشی و سیل ویرانگر نوش‌آباد به سال ۱۳۳۹ قمری، قحطی سال‌های ۱۲۸۸ و ۱۳۳۶ قمری در ایران و وبای ۱۳۲۲ در کاشان که در اثر آن هفده نفر از خانواده عطار از جمله مادر و همسرش از دنیا می‌روند، یاد کرده است؛ به‌ویژه از احوال درویش فرقه نعمت‌اللهیه در بیدگل و نوش‌آباد و کاشان پرده برداشته است. اگرچه حسینعلی عطار با وجود سرگرمی به پیشه تدریس در مکتب‌خانه، شخصیت شناخته‌شده و صاحب آثار علمی و ادبی به شمار نمی‌آید، زندگی‌نامه یادشده سندی معتبر و ارزشمند درباره برخی از موضوع‌های یادشده پیشین است.

پژوهش‌نامه کاشان
شماره ششم (پیاپی ۱۴)
بهار و تابستان ۱۳۹۴

* استادیار دانشگاه کاشان / h.i1361@yahoo.com



در جستار پیش رو ابتدا با بهره‌گیری از سند یادشده و دیگر منابع مرتبط، به آنچه از اصل و نسب و پیشه حسینعلی عطار برمی‌آید و رویدادهایی که وی از آن‌ها سخن گفته است، چشم‌زد داشته و سپس اصل سند را تصحیح و در اختیار خوانندگان قرار داده‌ایم.

کلیدواژه‌ها: عطار بیدگلی، تصحیح، فرقه نعمت‌اللهیه، نوش‌آباد، بیدگل.

مقدمه

این سند پاره‌ای از مجموعه شماره ۳۷ (۱۶۱ پ - ۱۶۸ پ) است که با عنوان «زندگی‌نامه خودنوشت حسینعلی بیدگلی» در بخش نسخه‌های خطی حوزه و موزه آستان حضرت عبدالعظیم حسنی، در شهر ری نگهداری می‌شود. ظاهراً نویسنده، این زندگی‌نامه کوتاه را به همراه دفتر شعر جنات الوصال سروده نورعلیشاه محمدعلی بن فضل‌علی طبسی اصفهانی و مجموعه‌ای دیگر در ذی‌قعدة ۱۳۴۲ قمری به بقعه سعادت‌علی‌شاه و نورعلی‌شاه وقف کرده است. (نک: فهرست نسخه‌های خطی، ص ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۴ و ۱۳۹)

در بخش نخست مقاله پیش رو با استناد به اصل سند و آگاهی‌هایی که از منابع نوشتاری و شفاهی دیگر به دست آمده، از زندگی‌نامه نویسنده و ماجرای گرایش وی به فرقه دراویش نعمت‌اللهی و حوادثی که در روزگار او روی داده است، سخن گفته و در بخش دوم اصل سند را تصحیح و بازنویسی کرده و تعلیقاتی را هم بر آن افزوده‌ام. درک برخی واژگان برای نگارنده دشوار یا ناممکن بوده است. جاهایی را که شک داشته، در برابر واژه تخمینی داخل قلاب، علامت پرسشی گذاشته و در جاهایی که اصلاً نتوانسته‌ام واژه را حدس بزنم، به جای هر واژه یک نشانه پرسش درون قلاب قرار داده‌ام.

اصل و نسب استاد عطار بیدگلی

زندگی‌نامه‌ای که از او موجود است و موضوع اصلی این جستار است، وی تنها به نام پدر خود اشاره می‌کند و نامی از دیگر افراد خانواده خود نمی‌برد؛ می‌گوید: «این تراب قدم فقرای سلسله عالیة رضویة نعمت‌اللهیه حسینعلی ابن مرحوم عبدالرحیم

زندگی‌نامه خودنوشت
حسینعلی عطار
بیدگلی...



بیدگلی...». البته همین نکته ریز نشانه خوبی برای ما به منظور یافتن رد پای خانواده و اصل و نسبش فراهم می‌آورد. بر طبق آنچه در کتاب *چراغان* و صاف بیدگلی آمده، وی یک خواهر و یک برادر به نام محمد داشته که شانزده سال از حسینعلی کوچک‌تر بوده است؛ بنابراین او ظاهراً نخستین فرزند عبدالرحیم است و مانند دیگر افراد خانواده و اجدادش، همگی به پیشه عطاری سرگرم بوده‌اند. اما پدرش عبدالرحیم فرزند آقا یوسف و نتیجه نخستین ازدواج او بوده است و دو برادر به نام محمدجعفر و ابوالقاسم هم داشته است. این آقا یوسف که پدر بزرگ حسینعلی عطار به شمار می‌آید، یک بار دیگر ظاهراً پیرامون سال ۱۳۰۰ قمری همسری اختیار می‌کند و از او هم صاحب دو فرزند به نام‌های استاد علیجان و میرزا فرج‌الله می‌شود (این در زمانی است که نوه فرزند دوم از زن اولش یعنی حسینعلی، هجده یا بیست سال داشته است). این میرزا فرج‌الله همان «واصف»، شاعر نام‌آوازه بیدگلی و دارای دیوان اشعار است. پس روشن می‌شود که حسینعلی عطار، پسر برادر ناتنی واصف است و به دیگر سخن، واصف بیدگلی عموی ناتنی حسینعلی است و حسینعلی کمابیش بیست سال از واصف بزرگ‌تر بوده است، زیرا او کمابیش به سال ۱۲۸۰ قمری به دنیا آمده و واصف متولد سال ۱۳۰۰ قمری بوده است. طبق آنچه در کتاب *چراغان* آمده است، زوجه دوم آقا یوسف پس از وفات همسر به همراه دو فرزندش فرج‌الله و علیجان در یک خانه زندگی می‌کرده‌اند.

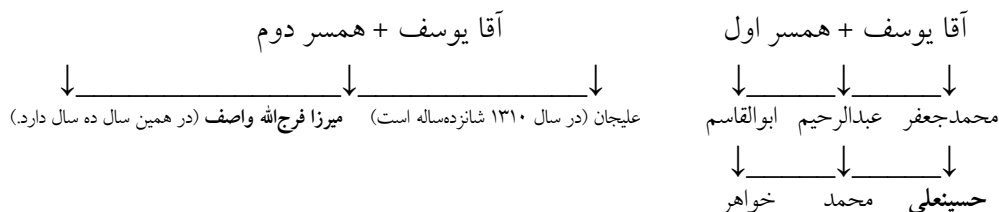
آن‌گونه که خود عطار در *زندگی‌نامه* می‌نویسد، سال تولدش حدوداً ۱۲۸۱ قمری بوده است، اما و صاف در سال تألیف کتاب *چراغان* (۱۳۰۱ قمری)، او را سی‌ساله می‌داند و گویا و صاف دچار اشتباه شده، زیرا وی پدرش عبدالرحیم را در آن هنگام نزدیک به چهل سال می‌داند (نک: *چراغان*، ص ۶۴) و خیلی دور است که اختلاف سنی او با پدرش ده سال باشد؛ یعنی پدرش دست‌کم در ده‌سالگی ازدواج کرده باشد! بنابراین به احتمال فراوان، سن او در آن زمان بیست سال بوده است؛ یعنی وی کمابیش در همان سال ۱۲۸۱ به دنیا آمده و در هفت یا هشت‌سالگی، از قحطی عظیم سال ۱۲۸۸ [تقریباً ۱۲۵۰ خورشیدی] که در اثر آن «از روستاهای دارای هزار نفر سکنه کاشان بیش از دویست نفر زنده نمانده بودند» (قحطی بزرگ ...، ص ۲۰۸) جان سالم به در برده است.

اکنون براساس آنچه در کتاب *چراغان* آمده است، اعضای اصلی خانواده آقا یوسف را می‌توان در نمودار نشان‌داده‌شده ترسیم کرد؛ در این تصویر نسبت خویشاوندی

پژوهش‌نامه کاشان
شماره ششم (پیاپی ۱۴)
بهار و تابستان ۱۳۹۴



حسینعلی با واصف نیز مشخص می‌شود:



وصاف در کتاب چراغان، خانواده آقا یوسف را ساکن خانه عطارها و در محله درب مختص آباد می‌داند (ص ۶۴). پس حسینعلی هم می‌بایست در این خانه و محله به دنیا آمده باشد.

پسوند عطار را در این جستار به دلیل پیشه او و خانواده‌اش برگزیدیم و شهرت او به «استاد» نیز به همین دلیل است (همان‌گونه که وصاف از پدر و عموهای او با عنوان استاد یاد می‌کند و به طور کلی، وصاف کسانی را که پیشه‌های غیر زراعی دارند، استاد نامیده است (نک: چراغان)؛ البته او در سال‌های سکونت خود در نوش‌آباد، آموزگار یا استاد مکتب‌خانه‌ای در این شهر هم بوده است.

اما پدر عطار به هنگام وفات نزدیک ۵۲ سال داشته است، زیرا وصاف در چراغان، سن او را در سال ۱۳۰۱ نزدیک چهل می‌داند (ص ۶۴) و عطار هم می‌گوید: پدرش در همان سالی که شورش عام ضد فقرا روی داد، یعنی سال ۱۳۱۲ قمری از دنیا رفته است. (زندگی‌نامه، ص ۱۶۵)

با توجه به آنچه از زندگی‌نامه خودنوشت حسینعلی عطار برداشت می‌شود، وی تحصیلات ابتدایی خود را در بیدگل به اتمام رسانده است. وی پس از پنج یا شش سالگی به خواندن حروف الفبا (ابجد)، قرآن و سپس کتاب‌های ادبی فارسی و یادگیری خوش‌نویسی روی آورده است. ضمن اینکه در دکان عطاری که پیشه موروثی پدر و نیاکان او بوده، سرگرم بوده است. وی هرگز از اساتید خود نامی نمی‌برد و گویا به عادت هم‌روزگاران خود، برای یادگیری علوم دینی به عتبات عالیات رهسپار

نمی‌شود. حسینعلی پس از آنکه به سلک درویشی درآمده، گاه و بیگاه به اجبار یا به زندگینامه خودنوشت اختیار، ترک زادگاه خود می‌کرده و احتمالاً در زمان‌هایی که به بیدگل برمی‌گشته، در

حسینعلی عطار
بیدگلی...



دکان عطاری یا در کارگاه قالی‌بافی سرگرم بوده است. و آن‌گونه که پس از این می‌آوریم، وی در نوش‌آباد نیز همین شغل را داشته و البته به عنوان مکتب‌دار، به تدریس قرآن و ادبیات برای کودکان می‌پرداخته است. افزون بر این، وی ظاهراً گاه به مداحی اهل بیت می‌پرداخته و اشعار خود را از کتاب میرزا عبدالجواد متخلص به «جودی» یا از سروده‌های عمویش «واصف» برمی‌گزیده است.^۱

از آنجا که وصال در کتاب چراغان، یادی از خانواده خود حسینعلی (خود او به همراه همسر و فرزندان) نمی‌کند، ظاهراً وی تا بیست‌سالگی (تقریباً ۱۳۰۱ و سال تألیف چراغان) نمی‌بایست ازدواج کرده باشد؛ پس باید بگوییم که ازدواج اول عطار پس از این تاریخ بوده است. وی زمان ازدواج اول خود را پس از بازگشت از تهران و پیش از شورش علیه فقرا می‌داند (همان، ص ۱۶۴)، یعنی حدوداً در ۱۳۱۱ قمری در بیدگل ازدواج کرده است. بر طبق آنچه خود در زندگی‌نامه می‌گوید، به سال ۱۳۲۲ و پس از مرگ زن اول در حادثه وبا دوباره ازدواج می‌کند. این ازدواج دوم نیز ظاهراً در بیدگل بوده است و نه نوش‌آباد، زیرا وی پس از یاد حادثه وبا و وفات مادر و همسر خود می‌گوید: «دوباره تأهل ثانوی اختیار نموده» و در پاراگراف بعدی می‌گوید: «پس از آن به نوش‌آباد آمد». (همان، ص ۱۶۷) این نکته نشان می‌دهد که هر دو ازدواج او در بیدگل و میان سال‌های ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۲ بوده است.

طبق آنچه یکی از نوادگان حسینعلی عطار برای ما گفته است، حسینعلی از همسر اول خود، صاحب دختری به نام عذرا و از همسر دوم به نام «جان‌جان»، صاحب پنج دختر دیگر به ترتیب به نام‌های «صغری، عارفه، رابعه، خامسه، سادسه» می‌شود. صغری همسر شخصی به نام قاسم خداداد نوشابادی می‌شود، عارفه زوجه سید محمد غایبی نوشابادی، رابعه همسر حسین وحدت، خامسه همسر علی پهلوانی (ساکن تهران) و سادسه زوجه آقای دشتبانی (ساکن بیدگل). حسینعلی دو سال پس از ازدواج دخترش عارفه از دنیا می‌رود.^۲

عطار دوبار از بیدگل به نوش‌آباد ترک وطن می‌کند: مسافرت نخست او به به نوش‌آباد می‌بایست پس از سال ۱۳۲۲ باشد؛ گویا به دلیل اینکه بر خود مردم نوش‌آباد نسبت به درویش، مهربانه‌تر و میان‌روتر از برخورد فقها و مردم بیدگل با این گروه بوده‌اند و او راحت‌تر می‌توانسته در انجمن‌های درویشی نوش‌آباد شرکت کند. طبق

پژوهش‌نامه کاشان
شماره ششم (پیاپی ۱۴)
بهار و تابستان ۱۳۹۴



آنچه خود می‌گوید، این سفر حدوداً در سال ۱۳۲۶ یا ۱۳۲۷ هجری بوده است، زیرا می‌نویسد: در سال نهم از توطن در نوش‌آباد مراجعت به بیدگل نموده و مدت یکسال و نیم در بیدگل زیست نموده» سپس می‌گوید: «در این سال که سال ۱۳۳۶ باشد، قحطی عظیم روی داد... (همان، ص ۱۶۸) وی در بازگشت به بیدگل یک سال و نیم در این شهر می‌ماند و دوباره بر اثر قحطی سراسری ایران در سال ۱۳۳۶ مورد تعرض اشرار قرار گرفته و دکان و خانه‌اش سرقت می‌شده است (نک: همان‌جا) به نوش‌آباد عزیمت می‌کند. از این زمان تا دست‌کم سال ۱۳۴۱ که سال نگارش زندگی‌نامه است، در این شهر می‌ماند و در همین دوره است که شاهد عیان سیل ویرانگر نوش‌آباد می‌شود.

ظاهراً وی در نوش‌آباد سرگرم تدریس کودکان مکتب‌خانه‌ای بوده است و از این راه گذر زندگی می‌کرده و البته در مجالس فقرا که به گفته او پیش از سیل ویرانگر به شکل منظم برگزار می‌شده، شرکت می‌کرده است. مشهدی نوش‌آبادی شخصی به نام استاد حسین بیدگلی را نخستین معلم شناخته‌شده مکتب در نوش‌آباد می‌داند؛ وی همان حسینعلی عطار بیدگلی است. مشهدی می‌نویسد: «در کنار آب‌انبار توی ده مکان درب ضلع جنوبی حسینیه جایی که بازار کسب و کار و تجارت بود، چند کودک ریز و درشت در مکتب استاد حسین بیدگلی به یادگیری و تحصیل علم مشغول بودند. این صوفی پاک‌نهاد که در آن شلوغی بازار و هیاهوی میدان در مغازه عطاری خود به تعلیم می‌پرداخت، در درس جدیتی وافر داشته و بنا به رسم معلمان و مکتب‌داران قدیم، دانش‌آموزان چموش را جهت تأدیب از ترکه‌های آبدار نیز بی‌نصیب نمی‌گذاشت. این مکتب‌دار که اهل بیدگل بود و در نوش‌آباد مقیم شده بود، اولین معلم مکتب در نوش‌آباد است که ما آن را می‌شناسیم. او در منزل خود نیز که در مقابل مسجد حاج سید حسین قرار داشت، پذیرای شاگردان بود؛ تعداد این شاگردان البته از چند نفر تجاوز نمی‌کرد. از جمله آن‌ها می‌توان به آقا کاظم قریشی، غلامحسین امینی و ارباب میرزا حسین فرزین اشاره کرد. این مکتب‌خانه در حدود سال‌های ۱۲۹۰ هجری شمسی دایر بوده است.» (نوش‌آباد در آینه تاریخ، ص ۲۹)

زندگی‌نامه خودنوشت
حسینعلی عطار
بیدگلی...

در سال ۱۳۴۱ که حسینعلی کمابیش ۶۰ سال داشته و این زندگی‌نامه را می‌نوشته



ظاهراً تنها و بریده از همگان و گرفتار گذران زندگی بوده است؛ می‌نویسد: «و الان که سال ۱۳۴۱ می‌باشد، در کنج این قریه خراب متوطن و با گرفتاری روزگار و صدمات بسیار در ساخته تا دیگر خدا چه خواهد:

نه رفیقی که درد دل گویم نه انیسی که همدمم باشد

تمام قوا در انحطاط و رخت عزیمت از این زندان تن درچیده و مرغ جان از این قفس آخشیجان ملول... گاهی از گرفتاری عیال دامی و زمانی از غصه اطفال در آهی... (زندگی‌نامه، ص ۱۷۲)

وی کمابیش در سال ۱۳۰۹ یا ۱۳۱۰ شمسی از دنیا می‌رود و در گورستان «چهل دختران» نوش‌آباد به خاک سپرده می‌شود.^۳ این گورستان اکنون از میان رفته است.^۴

ماجرای گرایش عطار بیدگلی به سلسله نعمت‌اللهیه

در کتاب *نابغه علم و عرفان* از چند تن از فقرای کاشان، بیدگل و نوش‌آباد نام برده می‌شود و شرح کوتاهی از زندگی‌نامه و کارهای آن‌ها آورده می‌شود. در پایان همین بخش که مربوط به درویش کاشان و مناطق پیرامون است، از چند نفر دیگر هم به عنوان فقرا بزرگوار نوش‌آباد، فقط نام برده می‌شود و یکی از این نام‌ها، استاد حسینعلی است. (نک: *نابغه علم و عرفان*، ص ۴۳۱)

گویا خود حسینعلی عطار در آغاز مخالف درویش بوده و حتی به پیروی از برخی علما از سر آزار این گروه نیز برآمده است، اما پس از آنکه به مجالس آن‌ها راه می‌یابد، خود را در اشتباه و نادانی می‌داند و به سلک آن‌ها می‌پیوندد. او می‌نویسد: «... این تراب قدوم نیز به استماع کلمات ایشان مرهون و چون حدیث "العلماء ورثة الانبياء" را دیده مفتون اقوال ناپسندۀ ایشان شده و آنچه از ایشان شنیدم، صدق پنداشته و در اذیت این طایفه کوتاهی نداشتم تا آنکه خداوند منان توفیق رفیق نموده با یک دو نفر ایشان طریق محبت پیمود و در مجالس خود بار داده، سخنان ایشان را کذب و بهتان یافته، لهذا روی از سخنان ایشان برتافتم و این طایفه را اهل محبت و عبادت و تحقیق و طاعت و صاحب ذکر مدام و منکر حرام که بندگی حضرت ملک‌علام و طریقه اولیای عظام است شناختم.» (زندگی‌نامه، ص ۱۶۴)

به گفته خود حسینعلی، وی در سال ۱۳۰۲ قمری یعنی در ۲۲ سالگی به اصفهان رفته

پژوهش‌نامه کاشان
شماره ششم (پیاپی ۱۴)
بهار و تابستان ۱۳۹۴



و در نوزدهم رمضان این سال، نزد آقای میرزا محمد صادق فیض‌علی، به دولت فقر مشرف شده و پس از چند روز که به بیدگل بازگشته، به سبب اختلاف مسلک با پدر و مادر به ورامین و تهران عزیمت کرده و مدت دو سه سال در آنجاها گذرانیده و در سال ۱۳۰۶ یا ۱۳۰۷ هجری که آقای سلطانعلی‌شاه از مکه برگشته و در حرم حضرت عبدالعظیم اقامت گزیده، به دیدار ایشان رسیده است. وی پس از این دیدار، چندی دیگر در تهران به سر می‌برد، سپس به کاشان و بیدگل می‌آید و پس از مدتی به خراسان می‌رود و در گناباد به حضور سلطانعلی‌شاه مشرف می‌شود و پس از آنکه آقای نورعلی‌شاه به کاشان و اطراف می‌آیند، به دیدار او می‌رود. (همان، ص ۱۶۶)

پیش از این گفتیم که عطار گویا به همین دلیل بعدها مورد آزار مردم و فقهای بیدگل قرار می‌گیرد و ترجیح می‌دهد در نوش‌آباد ساکن شود تا با فراغ‌بال بیش‌تر به تکاپوهای فرقه‌ای و البته زندگی عادی خود بپردازد. به گفته حسینعلی عطار پیش از حادثه بنیادکن سیل، انجمن فقرای نوش‌آباد به شکل منظم در شب جمعه و روز جمعه و شب دوشنبه برگزار می‌شده و مجالس دراویش نوش‌آباد موجب حسرت فقرای دیگر مناطق کاشان بوده است. اما در اثر این حادثه، برخی مرحوم شده و برخی پراکنده شده و دیگر اثری از درویشی و انجمن شب جمعه نبوده است. (نک: همان، ص ۱۷۲)

عطار از رویدادهایی همچون قتل سلطانعلی‌شاه به دست ابوتراب نوقابی به سال ۱۳۲۷ (همان، ص ۱۶۷)^۵ و مسمومیت نورعلی‌شاه ثانی در کاشان (همان، ص ۱۶۸) و طرح مزار پدر ایشان و نام مأذونین او (همان، ص ۱۶۹) نیز یاد می‌کند.

شورش عامه به دراویش

یکی از گرفتاری‌هایی که عطار در بیدگل و کاشان و حتی نوش‌آباد با آن روبه‌رو بوده، برخورد دور از انصاف عوام و خواص مردم با او و هم‌کیشان درویش وی بوده است. وی در بخشی از تذکره خود می‌نویسد: «... برخی پر از عناد و خالی از حب که همواره در تخفیف مؤمنین و توهین اهل یقین‌اند و خفاش‌وار از خورشید نورپاش عار دارند و

صلای خود باش و با ما باش گوش‌نو اراذل و اوباش که چون خودشان نه آداب معاش زندگینامه خودنوشت حسینعلی عطار بیدگلی... و طریق سعادت می‌دانسته، درمی‌دهند و غافل از احادیثی که از ائمه معصومین علیه‌السلام

درباره توهین و تخفیف مؤمن رسیده و مأثور است، می‌باشند و مردم عام را از این کلمات واهی با خودشان یار و همدست و در اذیت و آزار فقرا و ابرار ... برمی‌آیند.» (همان، ص ۱۶۲ و ۱۶۳)

در کتاب *نایغه علم و عرفان* در این باره آمده است: «یکی از حوادث زمان مرحوم حاج ملا سلطان محمد، قضیه کاشان بوده؛ چون پس از اجازه یافتن جناب حاج ملا محمد جعفر برزکی و مراجعت از گناباد، فقرای کاشان گردش مجتمع شده و مردم هم از امر او استقبال کردند. این امر که در سال هزار و سیصد و دوازده قمری بود، موجب حسد علمای کاشان شد و حکم به کفر جناب حاجی و پیروان او دادند، از جمله حاجی میرزا فخرالدین کاشانی و ملا محمدعلی آرانى مردم را از معاشرت و مراوده با آنان مانع شده، دستور دادند که آنها را از آران و بیدگل و نوش آباد بیرون کنند و بعضی عوام از آخوند ملا محمدعلی استفتاء کردند که حمام یکی از کوی‌ها که بیشتر مشتریان آن دراویش و متصوفه‌اند، چه حکم دارد؟ او این جواب را نوشت: "بسم الله خیر الأسماء. این حمام مذکور نجس است؛ حتی آب خزینه آن که به تدریج به حد کربت رسیده، بنا بر مشهور اگرچه این جانب حکم به نجاست خزینه بعد از بلوغ به حد کربت نمی‌کنم، لکن کمال احتیاط را دارد، و اما رفتن مسلم به حمام مذکور در صورتی که توهین اسلام و اعانت بر اثم باشد، نیز معصیت دارد و بنا بر مشهور غسل او هم باطل است." پس از صدور این احکام عوام در اذیت و آزار این دسته تا توانستند کوشیدند و زنان هم از مردان پیروی کردند و شب‌ها به درب خانه‌های آنان رفته، زن و مرد و پسر و دختر کف می‌زدند و شعر می‌خواندند و هجو می‌گفتند و سرزنش و ملامت می‌کردند و تمام این فسادها توسط یک نفر از اهل بیدگل بنام میرزا عبدالباقی [طباطبایی] بود.» (ص ۱۱۱ و ۱۱۲)

در پی این واقعه برخی از فقرا نامه‌ها به گناباد نوشته و از اوضاع شکایت کرده بودند و برخی هم به ناصرالدین شاه تلگراف زده و شاه در جواب تلگرافات آنان، این شعر را تلگراف کرده بود:

ای گدایان خرابات خدا یار شماست چشم انعام مدارید ز انعامی چند
(همان، ص ۱۱۳-۱۱۵)

پژوهش‌نامه کاشان
شماره ششم (پیاپی ۱۴)
بهار و تابستان ۱۳۹۴



به احتمال فراوان، قصیده‌ای که در دیوان و صاف بیدگلی دربارهٔ شورش و غوغای عامه دربارهٔ اهل فقر آمده، اشاره به همان بلوایی دارد که حسینعلی عطار از آن نام می‌برد و در کتاب نابغهٔ علم و عرفان به شرح یادشده آمده است، زیرا در دو بیت پیش از بیت پایانی این قصیده، به موضوع شکایت فقرا به ناصرالدین شاه و تلگراف فرستادن او اشاره دارد که در زندگی نامهٔ حسینعلی هم آمده است. ابیات و صاف چنین است:

ماجرا را جابجا بر خاک پای شهریار عرضه کردیم از غضب فرمود بی جا می‌کنند
تلگرافات مؤکد حکم و فرمان‌های سخت از شه و از صدر صادر شد، مدارا می‌کنند

وصاف با زبانی تند و پر از آه و اندوه، به شرح این رویداد و زشت‌شمردن کارهای زاهدان و عامهٔ پیرو آن‌ها می‌پردازد. به این مناسبت خوب است چند بیت دیگر از این قصیده را هم بیاوریم:

یارب این خلق از چه شرّ و شور و غوغا بر سر شوریدگان این شور برپا می‌کنند
بهر قتل حق‌شناسان حکم ناحقّ بهر خون شیعیان اجلاس و شورا می‌کنند
مفتیان فتوای خون ما به مفتی می‌دهند قاضیان نیم‌غازی زود امضا می‌کنند...
ما نه خونی کرده کین مخلوق با ما خونی‌اند تا کی این خون‌خوارگان خون بر دل ما می‌کنند...
پیر و برنا جمع می‌گردند بهر کین ما رحم نه بر کودک و بر شیخ و برنا می‌کنند...
دمبدم ساعت به ساعت تهمت و دزد و دروغ می‌تراشند از خود و بر دوش ما تا می‌کنند
ما مگر در چشم این نامردمان آینه‌ایم کاندر این آینه روی خود تماشا می‌کنند...

(دیوان و صاف، ۱/ ۹۷-۱۰۰)

حسینعلی خود، این حادثه را توصیف می‌کند و می‌گوید فریاد کودکان درویش‌زاده به دلیل مسدود شدن آب و نان به فلک رسیده و به دلیل ریختن سنگ در خانه‌های آن‌ها چندین کودک مقتول شده‌اند: «... و چون علمای ظاهر به واسطهٔ سوء اطوار خود از کسادى بازار اندیشناک شده، عوام کالآنعام با خود یار نموده، احکام متعدد در تکفیر و

الحاد و اباحهٔ دم و غارت اموال و حلیت زوجات و حرامی معامله به این طایفه صادر زندگینامهٔ خودنوشت حسینعلی عطار بیدگلی...
نموده، راه آب و حمام و اسواق را مسدود نموده، به حدی که صدای الجوع و نوای



العطش اطفال به فلک دوار بلند بوده و به واسطه ریختن سنگ در خانه‌ها چند طفل را مقتول نمودند.» (زندگی‌نامه، ص ۱۶۵) وی اشاره می‌کند که در اویش کاشان ماجرا را به گوش ناصرالدین شاه رسانده و او تلگراف‌ها فرستاده، اما هیچ سودی نداشته است و تا یک سال وضعیت بر همین منوال بوده است و پس از آن، روزگار در اویش بهتر شده است.

اوصافی که وصاف در قطعه زیر آورده است می‌تواند گویای گوشه‌ای از همین خون‌جگرها و گرفتاری‌های عطار نیز در بیدگل باشد:

القصه دکان ما شد از ظلم خراب	بی فتوی شرع و عقل و رسم و اسناد
کردند خراب آن دکان را از بن	از خیره سری، علی رؤوس الأشهاد
دکان حسین را زبن برکنند	باش آنکه کند حسین از ایشان بنیاد
تنها نه همین دکان مرا گشت خراب	شد آبرویم از این خرابی بر باد
ظلمی که به من رسید از اهل وطن	بر گبر و یهود این تطاول مرساد...

(دیوان وصاف، ۱/ ۱۹۲)

به احتمال فراوان عطار با وصاف بیدگلی که در سال ۱۳۳۰ قمری از دنیا رفته، هم‌نشینی و رفاقت داشته است. این نکته از هم‌کیشی و هم‌روزگاری این دو برمی‌آید؛ هرچند که خود عطار در زندگی‌نامه خود از فقرا یا فقها و بزرگان هم‌دوره خود در بیدگل یا کاشان و نوش‌آباد، زیاد یاد نمی‌کند.

سیل سال ۱۳۳۹ قمری در نوش‌آباد

رویداد دیگری که از زندگی‌نامه حسینعلی عطار به دست می‌آید، سیل ویرانگر نوش‌آباد به سال ۱۳۳۹ قمری است، زمانی که خود حسینعلی ساکن این شهر بوده و به چشم خود این حادثه و پیامدهای ناگوار آن را دیده است و با زبانی ادبی و گیرا و اثرگذار به شرح این داغ طبیعی پرداخته است، می‌نویسد: «و الان که سنه یک‌هزار و سیصد و چهل هجری است، معروض می‌دارد که در سنه یک‌هزار و سیصد و سی و نه هجری در شب هفتم شهر رمضان المبارک، سه ساعت از شب گذشته سیل وارد نوش‌آباد شد که سیل العرم که خداوند در قرآن محترم می‌فرماید، شب‌نمی از این آب و قطره از این سحاب بود در مدت یک ساعت عالیات مبدل به سافلات پستی بود ... به اندک زمانی تمام خلق را

پژوهش‌نامه کاشان
شماره ششم (پایه ۱۴)
بهار و تابستان ۱۳۹۴



دربه‌در از آبادانی به صحرا و بیابان و پشتۀ ریگ را دارالآمان قرار داده، از سر شب الی صبح تمام خلق در این بیابان در این هوای سرد از صدای زن و مرد و گریۀ اطفال شیرخوار و نعرۀ حیوان‌ها از قبیل حمار و گاو و گوسفند قوم یونس از خاطر محو و نژند گردیده تا آنکه اذان صبح تنفس نفس کشیده و روشن شده...» (زندگی‌نامه، ص ۱۷۱) حسینعلی عطار بیان می‌کند که پس از این سیل، مردم شهر برای لقمۀ نانی فریاد الامان برآورده و همگان از جمله خود او با همسر و چندین کودک، به پشتۀهای ریگ اطراف شهر پناه آورده‌اند. (نک: همان‌جا)

شاید مهم‌ترین و مطمئن‌ترین سند درباره‌ی زمان دقیق این رویداد و شمار کشته‌شدگان آن، همین نوشته‌های عطار و به‌ویژه ماده‌تاریخی باشد که از ضیاء الحکماء بیدگلی درباره‌ی آن آورده است. به گفته‌ی ضیاء الحکماء و تصدیق حسینعلی عطار، بر اثر این سیل، شش نفر کشته شدند:

نگذشت ز ساعتی که سیلاب نمود اموال و ده و شش نفر از ایشان معدوم

مشهدی نوش آبادی درباره‌ی این سیل می‌نویسد: «مردم نوش‌آباد که از طریق ملاحیب الله شریف، قبل از واقعه از سیل خبردار شده بودند، به خیال اینکه یک سیلاب معمولی است، دروازه‌ی قیاس‌آباد را که در مسیر سیل قرار داشت، به وسیله‌ی خاک و سنگ لحد گرفتند... پاسی از شب گذشته بود که سیل مهیبی وارد نوش‌آباد شد. چون هنوز تعدادی از مردم بیدار بودند، بقیۀ اهالی را از خواب بیدار کرده و راهی بیابان‌های شرقی نوش‌آباد که از سیل در امان بود، پناه بردند. به جز محلات جویباره، ولی‌دایه و شیخ‌آباد، سیل در محلات دیگری جاری شد و خانه‌های اهالی را تخریب کرد. اما بناهایی مانند حسینیه‌ی توی ده و بیشتر مساجدی مانند مسجدجامع و مسجدعلی که مستحکم بودند، از سیل مصون ماندند، اما بناهایی مانند مسجد موسی بن جعفر و حسینیه‌ی بالاده خراب شد. قلعه‌ی سی‌زن تخریب نشد، منتهی آب به داخل آن نفوذ کرد.» (نوش‌آباد در آینه‌ی تاریخ، ص ۲۷)

زندگی‌نامه‌ی خودنوشت
حسینعلی عطار
بیدگلی...

قحطی سال ۱۲۸۸ و ۱۳۳۶ قمری

به گفته‌ی خود حسینعلی، زمانی که وی پنج یا شش ساله بوده است که خشکسالی معروف



سال ۱۲۸۸ قمری در ایران روی می دهد (زندگی نامه، ص ۱۶۲) «به دنبال این فاجعه، حدود یک و نیم میلیون نفر از همه جمعیت نه تا ده میلیون نفری ایرانی نابود شدند.» (نک: قحطی بزرگ...، ص ۲۰۶)

نراقی درباره این قحطی و آثار آن در نواحی کاشان می نویسد: «بر اثر خشکسالی و کمبود غله و حبوبات در این سال، قحطی سختی پیش آمد که مهلک ترین مجاعه دو بیست ساله اخیر ایران بود، مخصوصاً در حدود کاشان که در اوقات عادی هم بیش از چهار ماه غله و آذوقه سکنه خود را ندارد و برای هشت ماه دیگر سال باید از خارج فراهم گردد ... هر قریه و آبادی که هزار نفر سکنه داشت، بیش از دو بیست نفر زنده نماندند که آن ها نیز آواره و پراکنده گشتند.» (تاریخ اجتماعی کاشان، ص ۲۶۴)

قحطی سراسری و عظیم دیگری که در زندگی نامه عطار از آن یاد می شود، مربوط به سال ۱۳۳۶ قمری است. وی قیمت برخی اجناس و حبوبات در این سال را می آورد و بیان می کند بر اثر گرسنگی، اغنیا خون فقرا را مباح دانستند و در روستاهای سه گانه (نوش آباد، آران و بیدگل) سه هزار نفر از گرسنگی مرده اند. (نک: زندگی نامه، ص ۱۶۸) در کتاب *مرآة الایمان فی احوال أئمة الرحمن* تألیف ملا محمد ابراهیم از نوادگان محمد محسن فیض کاشانی می آید: «زمانی است که تمام دنیا مبتلا به بلای قحط و غلا شده، مردم از گرسنگی سگ می خورند و اطفال خود را کشته می خورند و سگ اموات ایشان را می خورد. در کاشان قریب چهل روز است که روزی چهل پنجاه نفر از گرسنگی تلف شده و در معابر بدن های ایشان افتاده، با اینکه متمولین اجساد ایشان را برداشته و دفن می نمایند، مع ذالک بدن های ایشان طعمه سگان می شود. از اول مهر سنه ثیلان ایل [۱۳۳۵] الی حال که بیست و چهارم فروردین سنه یونیت ایل [۱۳۳۶] است که مطابق با دوم شهر رجب المرجب سال یک هزار و سیصد و سی و شش هجرت، همه روزه نرخ حبوبات در ترقی بوده، امروزه گندم امروز گندم بیست من شاه پنجاه تومان و جو بیست من شاه چهل و پنج تومان است و کذا فعلل و تفعلل. امید که این گرانی علامت ظهور خاتم الاوصیاء باشد... در چهلم عید هذه السنه یونیت ایل - سنه ۱۳۳۶ - کلیه جنس خوراکی در شهر کاشان کم یاب بلکه نابود شد. دکاکین خبازی و بقالی و نخودبریزی چهار پنج روز بسته و صدای الجوع الجوع از اهالی کاشان به فلک رسیده و در معابر اموات مسلمین افتاده، انسان طعمه سگ و سگ طعمه انسان گشته، بعضی از

پژوهش نامه کاشان
شماره ششم (پیاپی ۱۴)
بهار و تابستان ۱۳۹۴



فقرا اطفال خود و اطفال غیر را کشته و طعمه خود ساخته، عده تلفات خود شهر تا کنون به هفده هزار [۱۷۰۰۰] رسید.» (نک: چهار یادداشت نویافته از قحطی در ایران) پس از این ابیاتی نیز در شرح این سال قحطی ذکر می‌شود.^۷

غائله ماشاءالله خان کاشی

درباره یورش نایب حسین و پسرانش به کاشان کمابیش به درازا سخن گفته شده است (برای نمونه نک: تاریخ اجتماعی کاشان؛ نیز کاشان در جنبش مشروطه و تاریخ اشرار کاشان) و ما نیازی نمی‌بینیم در اینجا از تاریخ این رویداد و پیامدهای آن سخن بگوییم و تنها به دیدگاه حسینعلی عطار درباره آن بسنده می‌کنیم. حسینعلی زمانی که در نوش‌آباد ساکن بوده، ماشاءالله خان سردار پس نایب حسین به کاشان و برخی شهرهای دیگر حمله می‌کند؛ می‌نویسد: «... کوکب بخت ماشاءالله خان سردار از افق ترقی طلوع و در اندک زمانی بر تمام قلمرو کاشان، بلکه بر خارج تا طبس و تون احاطه پیدا کرده و بدین واسطه روزگار هرج و مرج به حدی [رسید] که کسی مختار جان خود نبود، چه خواسته مال و اموال. و هم از طرف دولت افواج با توپ و تفنگ در قلمرو کاشان گاهی پُربار از جهت استیلای ایل بختیار. خلاصه احدی آسوده نبود و روزبه‌روز بر ترقیات او افزودی.» (زندگی‌نامه، ص ۱۶۷) یا: «هم در این سال [۱۳۲۷] روزبه‌روز بر ترقیات و اقدار ماشاءالله خان فزود. اگرچه از طرف دولت به کرات قشون و سوار با توپخانه و قزاق به کاشان آمد که از صدای توپ و تفنگ در این حدود کسی راحت نبود، ولی کسی گوی عیشی از چوگان اقدارش نربود.» (همان‌جا)

سبک نوشتاری حسینعلی عطار در زندگی‌نامه خودنوشت

از تضمین‌ها و اقتباس‌های حسینعلی در این زندگی‌نامه خودنوشت برمی‌آید که وی با قرآن کریم، احادیث، اشعار شاعران گذشته چون سعدی، حافظ و به‌ویژه مولوی انس فراوان داشته است. وی در شرح گرفتاری‌ها و خون‌جگرهای زندگی و بیان دشمنی‌های مخالفان در اویش و همچنین سیل ویرانگر نوش‌آباد، از زبانی آتشین و گیرا و آهنگین بهره می‌برد؛ برای نمونه می‌نویسد: «... راه آب و حمام و اسواق را مسدود نموده، به حدی که صدای الجوع و نوای العطش اطفال به فلک دوار بلند بوده» یا «...»

زندگی‌نامه خودنوشت
حسینعلی عطار
بیدگلی...



سبیل العرم که خداوند در قرآن محترم می‌فرماید، شب‌نمی از این آب و قطره از این سحاب بود در مدت یک ساعت عالیات مبدل به سافلات پستی بود... نعره آب و صدای غرش ابر و سحاب گوش فلک را کر و به اندک زمانی تمام خلق را در به در از آبادانی به صحرا و بیابان و پشته ریگ را دارالامان قرار داده از سر شب الی صبح تمام خلق در این بیابان در این هوای سرد از صدای زن و مرد و گریه اطفال شیرخوار و نعره حیوان‌ها از قبیل حمار و گاو و گوسفند قوم یونس از خاطر، محو و نژند گردیده.»

در غیر چنین مواردی، نوشته وی از زبانی ساده و واژگان و ترکیب‌های آشنا و بدون ابهام برخوردار است؛ نه دچار عربی‌مآبی می‌شود و نه یک‌سره به سره‌نویسی روی می‌آورد. نثر وی بسیار ساده و دلنشین است.

حسینعلی عطار با آنکه از دست معارضان فقیه خود ضربه‌ها خورده، در این نوشته همواره با متانت و احترام، از گروه مخالف فرقه صوفیه سخن گفته و هرگز نه نامی از این افراد می‌برد و نه دهان به نکوهش یا دشنام کسی می‌گشاید.

متن زندگی‌نامه خودنوشت حسینعلی عطار بیدگلی

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس برون از حصر، نثار بارگاه حضرت سبحانی است که وجود انسانی را آینه سرپانمای خود خلق فرمود، فتبارک الله أحسن الخالقین، و درود نامحدود بر روان رسولان که سفرای رحمان و واسطه بین خدا و بندگان‌اند خصوصاً نبی که نبی^۱ کتاب و معجزه اوست و یرلیغ^۲ و ما محمد^۳ [إلا] رسول الله شاهد تبلیغ و رسالت آن جناب است سیما خلیفه بلافصل او که جانشین آن جناب و از یک نور و یک اصل‌اند و یازده وصی او که حضرت مهدی علیه‌السلام ختم الاولیا و به هم وصل‌اند.

اما بعد این تراب قدم فقرای سلسله عالیه رضویه نعمت‌اللهیه حسینعلی ابن مرحوم عبدالرحیم بیدگلی جهت تذکره و یادگار برخی از احوال خسران مال خود در این صفحه و اوراق می‌نگارد اولاً جهت تیمن در این کتاب که از کلمات بزرگان دین و مهتران اهل یقین نگاشته و گذاشته‌اند که انشاءالله بلکه خداوند رحمان از برکت ارواح طیبه ایشان از جمله دوستان و در زمره مخلصان بلکه خاک آستان ایشان محسوب فرماید. ثانی چون مطالعه این کتاب مستطاب مخصوص به مجامع فقرا و مؤمنین و

پژوهش‌نامه کاشان
شماره ششم (پیاپی ۱۴)
بهار و تابستان ۱۳۹۴



برادران ایمانی و أخلاء روحانی است، انشاءالله بلکه یادی از این گنهکار و روان این شرمسار را به فاتحه‌ای سرشار دارند.

مدتی است مدید که در خیال من گذشته که چنین تذکره بنگارم جهت کثرت افواج هموم و امواج غموم در این عالم که تمام خیال و موهوم است وقتی امکان نداشته که خالی از گرفتاری بوده باشم تا در این اوان که سنه یک‌هزار و سیصد و چهل و یک هجری است و کُمیت تیز تک عمر قریب از شصت مرحله طی نموده و عن قریب نزدیک به گور و از بر زندگانی دیگر مایوس و مهجور است، شمه‌ای ثبت این اوراق می‌نماید که این تراب قدوم در قحطی و گرانی که در سنه هزار و دویست و هشتاد و هشت هجری روی نمود و شاعری در تاریخش گفته است:

گرانی که آدم‌خوری باب گشت هزار و دویست [است] و هشتادوهشت

پنج یا شش ساله بوده‌ام و بعد از آن به خواندن ابجد و قرآن احد صمد و بعد از آن به درس بعضی کتب فارسی و خط و مشق اشتغال نموده و در دکان عطاری که شغل موروثی پدر و اجداد بوده، مشغول بوده و در عنفوان جوانی که اول شباب و زندگانی و هجده یا نوزده سال از عمر گذشته بوده است و در زمان سلطنت سلطان ناصرالدین شاه قاجار و در اوایل قطیبت حضرت برهان الواصلین و ملاذ العارفین که از وصف مستغنی و کتاب مستطاب تفسیر بیان السعاده^{۱۰} شمه‌ای از آن معدن اسرار و قطره از آن بحر زخارت یعنی آقای حاجی ملاسلطانعلی که اسم طریقی آن جناب حضرت سلطانعلی شاه طاب ثراه بوده و خلیفه و جانشین جناب زین‌العارفین آقای حاجی محمد کاظم که لقبشان سعادت علیشاه بوده است، بودند و جناب آقای میرزا محمدصادق اصفهانی نمازی مشهور الملقب به فیض‌علی^{۱۱} از جانب ایشان شیخ اول و جهت ارشاد عباد به این حدود و بلد تشریف‌فرما^{۱۲} و جمعی شرف صحبت ایشان رسیده و سالک راه طریق گردیده، بنا بر حسد و تعصب و افساد بعضی که پر از عناد و خالی از حب که همواره در تخفیف مؤمنین و توهین اهل یقین‌اند و خفاش‌وار از خورشید نورپاش عار دارند و

صلای خود باش و با ما باش گوش نو ارادل و اوباش که چون خودشان نه آداب معاش زندگینامه خودنوشت و طریق سعادت می‌دانسته، درمی‌دهند و غافل از احادیثی که از ائمه معصومین علیه‌السلام

حسینعلی عطار
بیدگلی...



درباره توهین و تحفیف مؤمن رسیده و مأثور است، می‌باشند و مردم عام را از این کلمات واهی با خودشان یار و همدست و در اذیت و آزار فقرا و ابرار که زبده اهل عالم و برگزیده مردم‌اند، برمی‌آیند. این تراب قدوم نیز به استماع کلمات ایشان مرهون و چون حدیث «العلماء ورثة الانبياء»^{۱۳} را دیده، مفتون اقوال ناپسندۀ ایشان شده و آنچه از ایشان شنیدم، صدق پنداشته و در اذیت این طایفه کوتاهی نداشتم تا آنکه خداوند منان توفیق رفیق نموده با یک دو نفر ایشان طریق محبت پیمود و در مجالس خود بار داده، سخنان ایشان را کذب و بهتان یافته؛ لهذا روی از سخنان ایشان برتافتم و این طایفه را اهل محبت و عبادت و تحقیق و طاعت و صاحب ذکر مدام و منکر حرام که بندگی حضرت ملک علام و طریقه اولیای عظام است شناختم. بعد از مدتی آمد و رفت عریضه‌ای حضور مبارک مرحوم آقای میرزا محمدصادق فیض‌علی که از جانب حضرت سلطانعلی‌شاه طاب ثراه مأذون بود، عرض داشته و اظهار طلب نگاهشتم جواب عریضه این تراب قدوم مرقوم که جهت تیمن می‌نگارد:

عرض می‌شود مراسله شما واصل، خداوند همه عباد را به مقام هدایت و ارشاد صراط المستقیم ولایت برساند علی العجالة اگر طالب بندگی خدا هستید، باید اوامر الهی را عظیم شمارید و مهما ممکن خلاف شرع نکنید و عبادات را بر وجه احسن و اتم و اکمل به جا آورید و از شبهات و مکروهات احتراز لازم شمارید و از گذشته انزجار تام و توبه و استغفار نمایید و بدی مخلوق را به نیکی مکافات نمایید و پیوسته فلان ورد را مداومت و این ذکر را در نماز پنج‌گانه ملازمت نما.

بنا بر فرموده آن جناب آنچه را توانستم فرمان‌برداری نموده و فرمایشات ایشان را مؤثر یافته، چون نص صریح و اثر صحیح مطابق یافته در سنه یک‌هزار و سیصد و دو عزیمت اصفهان نموده و به شرف صحبت ملازمت آن جناب مشرف و در شب نوزدهم رمضان المبارک این بی‌مقدار به دولت فقر مشرف گردیده و بعد از دو سه روز مرخصی حاصل و معاودت به بیدگل نموده و بعد از چندی جهت مغایرت با والدین در طریقه، به ورامین و تهران عزیمت، مدت دو سه سال در آنجاها گذرانیده و در سنه یک‌هزار و سیصد و شش یا هفت هجری که حضرت آقای سلطانعلی‌شاه از مکه معظمه مراجعت فرموده^{۱۴} و در زاویه حضرت عبدالعظیم که جناب ایشان مدت دو هفته تشریف داشته و زمستانی

پژوهش‌نامه کاشان
شماره ششم (پیاپی ۱۴)
بهار و تابستان ۱۳۹۴



سخت اتفاق افتاده و مرحوم جناب رضاقلی خان سراج الملک میهمان‌دار و میزبان آن حضرت بودند، شرفیاب حضور باهر النور آن مظهر کرامات شده. الحق هنگامه‌ای غریب از ذهاب و ایاب اشخاص متفرقه روی داد از علما و رجال و ارباب مذاهب؛ و مرحوم شاه ناصرالدین عریضه به حضور آن حضرت عرض داشته و درخواست نمودند که حضرت ایشان تشریف داشته باشند تا از ژاژرود^{۱۵} مراجعت نمایند و شرف حضور مشرف شوند؛ جواب فرمودند ما مسافریم و کوچ نموده، تشریف بردند.^{۱۶}

خلاصه این حقیر پس از تشریف بردن آن حضرت، چندی دیگر در تهران و پس از آن عزیمت کاشان نموده، به بیدگل آمده و پس از چندی وبای سخت و بعد تأهل اختیار نموده و بعد از چندی عزیمت خراسان نموده و از سبزوار به گناباد حضور انور آن حضرت مشرف شده و پس از چندی مرخص فرموده به مشهد مقدس به زیارت حضرت ثامن ائمه علی الرضا علیه آلاف التحية و الثنا مشرف شده و مراجعت به کاشان نموده و هم در این سال، جناب مرحوم حاجی ملا جعفر برزکی الملقب بمحبوب علی^{۱۷} و جناب حاجی شیخ عبدالله الملقب به رحمتعلی شاه که پسر مرحوم جناب شیخ زین العابدین مازندرانی^{۱۸} می‌باشد به تلقین و ارشاد و دستگیری عباد مأذون شده^{۱۹} و جناب آقای محبوب علی در برزک و فین متوطن و از یمن انفاس قدسی اساس آن منبع کرامات جمعی کثیر و جمعی غفیر روی به راه آورده و چون علمای ظاهر به واسطه سوء اطوار خود، از کساد بازار اندیشناک شده، عوام کالآنعام با خود یار نموده، احکام متعدد در تکفیر و الحاد و اباحه دم و غارت اموال و حلیت زوجات و حرامی معامله به این طایفه صادر نموده، راه آب و حمام و اسواق را مسدود نموده، به حدی که صدای الجوع و نوای العطش اطفال به فلک دوار بلند بوده و به واسطه ریختن سنگ در خانه‌ها چند طفل را مقتول نمودند؛ لذا شرح حال را حضور ناصرالدین شاه و صدر اعظم عرض داشته، احکامات و تلگرافات صادر نموده، ولی چه فایده چون خواست اولیای خدا بوده و می‌خواست هرکس را امتحانی نمود، بهبودی روی ننمود و از گناباد

دست خطی شرف صدور یافت که اگر به خدا واگذار نمایید، خداوند بهتر اصلاح زندگینامه خودنوشت خواهد فرمود:

حسینعلی عطار
بیدگلی...



عشق از اول سرکش و خونی بود تا گریزد هر که بیرونی بود.^{۲۰}
تا یک سال بر این منوال احوال فقرا گذشت و هم در این سال والد مرحوم [شد].^{۲۱}
بعد خداوند منان ترحم فرموده کسانی که مؤسس این اساس شده، هریک را به عقوبتی
مخصوص گرفتار و پس از صدمات بسیار به دارالقرار قرار گرفتند:

[بگذرد این روزگار تلخ‌تر از زهر] بار دگر روزگار چون شکر آید^{۲۲}
فقرا جمع و پروانه‌وار گرد شمع آمده طرفه روزگاری پدید شد و الحق دیده روزگار
چنین بزرگواری^{۲۳} ندیده که دقیقه در خدمات طالبان خدا و روندگان طریق مولا مهمل و
معطل نگذاشته و زحمات فوق‌العاده و مشقات از طاقت زیاد متحمل، با عدم مال و
قوت^{۲۴} درگیر.^{۲۵} پس از ضیافت واردین و سالکین حتی خدمت^{۲۶} بارکوب ایشان را به
دست مبارک نمودی و اصلاً اظهار خستگی و کسالت نفرمودی و به بش‌وجه و حسن
خلق هوای زنگ کدورت از سینه قلوب اعالی و ادانی زدودی؛ بزرگی فرموده است:

رحم الله معشر الماضین که بمردی قدم سپردندی
راحت نفس بندگان خدای راحت خویشان شمردندی^{۲۷}

تا آنکه در تاریخ مطابق سنگ روی قبر آن‌جانب که در فین واقع است، چون ماها
قدردان نبودیم و قابل خدمت چنین بزرگواری نه، لیبیک حق را اجابت و رخت از این
سرای فانی به عالم جاودانی کشیده، رحمت‌الله علیه و چنین بود که به عادت همیشه
جمعی از فقرا به زیارت ایشان مشرف شده و جناب ایشان کما فی السابق مشغول
خدمات. بعد فرمودند حاجی حسن بیدگلی^{۲۸} که در غسالی استاد بود، بخواهید بیایند. او
را حاضر نموده بعضی فرمایشات که بوی دوری و فراق استشمام می‌نمود، فرموده و به
خلوت تشریف برده، قطیفه بر روی کشیده بودند و دعوت حق را اجابت نموده بودند.

و این وقایع که عرض داشت این تراب آستان در بیدگل متوطن بوده و بعد از
چندی حضرت نور العارفين و برهان المحققين آقای نورعلی شاه طاب ثراه که از جانب
والد ماجد، ولیعهد و مأذون بودند به عزم مکه معظمه حرکت و تشریف‌فرمای این
حدود گردیده و چندین روز تشریف‌فرمای شهر و قراء گردیده و به فیض حضور
مبارک ایشان مشرف شده و بعد از چندی بلیه و با روی نموده^{۲۹} که از فامیل این
[گشتند]؛ تأهل ثانوی اختیار کرده بعد از آن. و در این سال در دکان به قرائت قرآن

پژوهش‌نامه کاشان
شماره ششم (پیاپی ۱۴)
بهار و تابستان ۱۳۹۴



مشغول بودم که گذر و دکان، خراب و حقیر را در زیر خاک پنهان که یک زرع خاک و خشت از سر گذشته و قریب به موت و هلاک و به سعی مسلمین و مؤمنین چون هنوز باید صدمات دنیا متحمل شوم از زیر خاک بیرون آمده و اصلاً صدمه‌ای وارد نه با وجود یک نفر که پهلویم بوده درهم شکسته و مرده بود.

پس از آن به نوش‌آباد آمده و چندی در نوش‌آباد متوطن که کوکب بخت ماشاءالله خان سردار^{۳۰} از افق ترقی طلوع و در اندک زمانی بر تمام قلمرو کاشان، بلکه بر خارج تا طبس و تون احاطه پیدا کرده و بدین واسطه روزگار هرج و مرج به حدی [رسید] که کسی مختار جان خود نبود، چه خواسته مال و اموال. و هم از طرف دولت افواج با توپ و تفنگ در قلمرو کاشان گاهی پُر بار از جهت استیلاء ایل بختیار. خلاصه احدی آسوده نبودی و روز بروز بر ترقیات او افزودی.^{۳۱}

و هم در این سنوات، حضرت آقای سلطانعلی شاه را به تحریک حاجی ابوتراب نُقابی^{۳۲} که از جمله اشرار بود، شهید نمودند^{۳۳} و پس از چندی، حضرت آقای نورعلی شاه طاب مقامه جهت سرکشی مریدان و تجدید ایمان به تهران و کاشان تشریف آورده و به فیض حضور آن منبع نور مشرف شده و از یمن توجه اقدس آن حضرت به قدر استعداد خود بهره‌مند گردیده:

صبر بسیار بیاید پدر پیر فلک را تا دگر مادر گیتی چو^{۳۴} تو فرزند بزاید^{۳۵}
و از کاشان به اصفهان و از اصفهان مرجعت فرموده، باز شرف‌یابی حاصل کرده و به تهران و خراسان معاودت فرمودند.

و هم در این سال روزبه‌روز بر ترقیات و اقدار^{۳۶} ماشاءالله خان فزود. اگرچه از طرف دولت به کرات قشون و سوار با توپخانه و قزاق به کاشان آمد که از صدای توپ و تفنگ در این حدود کسی راحت نبود، ولی کسی گوی عیشی از چوگان اقدارش نربود.^{۳۷}

در سال نهم از توطن در نوش‌آباد مراجعت به بیدگل نموده و مدت یک سال [و]

نیم در بیدگل زیست نموده و هم در این سال قحطی عظیم روی داده که قیمت اجناس زندگینامه خودنوشت
حسینعلی عطار
بیدگلی...
و حبوب در ذیل السطور محض تعجب ناظرین، قلمی خواهد شد که در ایران تعداد



نفوس شد^{۳۸} قریب، که در اثر گرسنگی بر حد عدم شتافتند، اغنیا خون فقرا را مباح دانسته، در قراء ثلاثه^{۳۹} سه هزار نفر از جوع مرجوع افتاد مفاد آیه «یوم یفزع المرء من أخیه» پدیدار از مردگان قائما صف صفاً پدیدار گردید و نمایان شد سال ۱۳۳۶.

نان	آرد جو که همه گیاهی بوده	برنج	لوبیا	نخد	
صد درم	یک من	۵ سیر	۵ سیر	۵ سیر	
۵ ریال	۹ ریال	۴ ریال	۲ ریال	۳ ریال	
زرت	سیب زمینی	سنجد	کاه	شلغم ^{۴۰}	
یک من	یک من	یک من	یک من	یک من	
۹ ریال	یک تومن	یک تومن و سنار	یک تومن	۲ ریال و دمشاهی	
چغندر	زردک	پیاز	ماست ^{۴۱}	تخم مرغ	کشمش سرخ
حد یک من	حد یک من	حد یک من	صد درم	یک دانه	یک کیلو
۲ ریال	۲ ریال و دو شاهی	۵ ریال	۱ ریال و ده شاهی	۳ شاهی و اندی	دو ریال

باقی اجناس بر این قیاس^{۴۲}.

و این بی مقدار از صدمات اشرار که گاهی دکان و گاهی خانه‌ام را سرقت نمودند (در اثر قحطی) بعد از بهبودی از روزگار به نوش آباد عزیمت نموده.

و هم در این سال [۱۳۳۶] حضرت ولایت پناهی^{۴۳} از خراسان بنا بر تقدیر سبحانی به تهران و از تهران به کاشان عنان مرحمت عطف فرموده و از کاشان به سعایت حساد آن حضرت را مسموم و حالت آن حضرت دگرگون گشته، با این حال به سمت تهران معاودت فرموده و در کهریزک حضرت عبدالعظیم ری دار فانی وداع نموده و در حضرت عبدالعظیم در جوار مزار فیض مرحوم آقای سعادت علی شاه آسوده رحمت الله علیه^{۴۴} و مأذونین و مشایخ تلقین آن حضرت: اولاً جناب رحمت علی شاه سابق الذکر که از طرف مرحوم جناب آقای سلطانعلی شاه مأذون بودند و جناب نورعلی شاه فرمان ایشان را امضا فرمودند و یکی جناب شیخ محسن سروسستانی در شیراز الملقب به

پژوهش نامه کاشان
شماره ششم (پیاپی ۱۴)
بهار و تابستان ۱۳۹۴



صابرعلی^{۴۵} که ایشان را نیز امضا فرمان فرمودند و خود آن حضرت جناب آقای حاجی عمادالدین سبزواری الملقب به هدایت‌علی و جناب مستطاب آقای حاجی شیخ عباسعلی واعظ قزوینی الملقب به منصورعلی که الحق اول نطق و در هر علم طاق و یگانه می‌نمود و جناب حاجی میرزا ابو طالب سمنانی الملقب به محبوب‌علی و جناب آقای امام جمعه اصطهباناتی در شیراز الملقب به فیض‌علی^{۴۶} و جناب حاجی میرزا یوسف علی کربلایی در کرمان الملقب به ارشادعلی را اذن و اجازة تلقین و ذکر و اوراد و دستگیری عباد مرحمت فرمودند و در دوره ایشان جمعیتی از حد برون و از حصر افزون رو به راه حق نهادند و به سعی جمیل خود مزار فیض مدار مرحوم والد ماجد خود را طرح انداخته و قریه بیدخت را رشک تمام قراء گناباد از آبادانی اسواق و کاروان‌سرا و خانه‌های عالی فرمودند.^{۴۷}

خلاصه بعد از مسموم شدن حضرت آقای نورعلی شاه طاب ثراه جناب آقای حاجی شیخ عباسعلی منصورعلی به گناباد مشرف شده و بندگان^{۴۸} حضرت اقدس آقای حاجی ملا محمد حسن الملقب به صالح علی شاه روحی و ارواح العالمین له الفداء فرزند ارجمند و خلف دل‌بند مرحوم آقای نورعلی شاه که از جناب پدر بزرگوار مطابق فرمان آن حضرت بر اورنگ سلطنت فقر عروج فرموده، فرمان جناب آقای منصورعلی را امضا فرموده و جهت تجدید فقرای کاشان و حدود دیگر معاودت دادند و فقرای کاشان تجدید عهداللهی نمودند و بعد بندگان حضرت اقدس انور قطب زمان آقای صالح علی شاه از گناباد عظمت عتبات عالیات فرموده، با محذرات سرآورده و جمعی از اقارب به تهران و در حضرت عبدالعظیم به زیارت مقبره منوره پدر بزرگوار تشریف‌فرما شده و طرح‌ریزی از مزار اقدس نمودند و پس از چندی به سمت قم حرکت فرمودند. این بی‌مقدار و جمعی از فقرا در رکاب فیض اللباب^{۴۹} آقای منصورعلی در قم شرفیاب حضور باهر النور آن سرحلقه عرفان و قطب زمان گردیده و پس از یک دو شب توقف در قم حرکت فرمودند و در مراجعت از سمت همدان و سلطان آباد به گناباد تشریف

بردند و بر حسب مرقومات ایشان در این نزدیکی وعده تشریف‌فرمایی به این حدود زندگینامه خودنوشت فرموده امیدوار از رب العزة و متیمن از خاک آستان آن حضرت چنانم که یک بار دیگر

حسینعلی عطار
بیدگلی...



به شرف زیارت آن مرکز دایره وحدت مشرف گردیده و دیده سر و سر به نور جمال آن مطهر ذو الجلال روشن نماید.

و الان که سنه یک‌هزار و سیصد و چهل هجری است، معروض می‌دارد که در سنه یک‌هزار و سیصد و سی و نه هجری در شب هفتم شهر رمضان المبارک سه ساعت از شب گذشته سیل وارد نوش‌آباد شد که سیل العرم که خداوند در قرآن محترم می‌فرماید شب‌نمی از این آب و قطره از این سحاب بود در مدت یک ساعت عالیات مبدل به سافلات:

شبی بود مانند قطران سیاه نه سیاره پیدا نه زهره نه ماه

نعره آب و صدای غرش ابر و سحاب گوش فلک را کر و به اندک زمانی، تمام خلق را دربه‌در از آبادانی به صحرا و بیابان و پشته ریگ را دارالآمان قرار داده، از سر شب الی صبح تمام خلق در این بیابان در این هوای سرد از صدای زن و مرد و گریه اطفال شیرخوار و نعره حیوان‌ها از قبیل حمار و گاو و گوسفند قوم یونس از خاطر، محو و نژند گردیده تا آنکه اذان صبح تنفس نفس کشیده و روشن شده:

[آسمان می‌گفت آن دم با زمین] گر قیامت را ندیدیستی بین^{۵۰}

از اموات انسانی و حیوانی و اساس الدار و اموال که آب مانند درهایی^{۵۱} که خار و خس بر سر گرفته، بدین منوال تا چند روز و لیال بود و مردان محترم و زنان محترمه با اذنی^{۵۲} برابر و همدم و همقدم دولت‌دار جهت لقمه نان فریاد بر آسمان و فقیر از گرسنگی الامان از میان جان داشتی و خود بی‌مقدار در این هنگامه با مشیت عیال و اطفال صغار، گرفتار و پشته‌ای ریگ را محل قرار خود و آنان قرار داده مبلغی مورد خسارت گردید و «فار التنور»^{۵۳} که خداوند غیور در قرآن خود می‌فرماید کأنه پدیدار بوده؛ شعرا در تاریخ این سال اشعارها ساخته و نظم‌ها پرداخته از آن جمله جناب میرزا محمد تقی ضیاءالحکما زاده مرحوم و صاف بیدگلی تاریخی از حدوث این حادثه عظمی به کلک نظم کشیده که ذیلاً عرض خواهد شد و الان که سال ۱۳۴۱ می‌باشد، در کنج این قریه خراب متوطن و با گرفتاری روزگار و صدمات بسیار درساخته تا دیگر خدا چه خواهد:

نه رفیقی که درد دل گویم نه انیسی که همدم باشد

پژوهش‌نامه کاشان
شماره ششم (پیاپی ۱۴)
بهار و تابستان ۱۳۹۴



تمام قوا در انحطاط و رخت عزیمت از این زندان تن درچیده و مرغ جان از این قفس آخشیجان ملول و همواره^{۵۴} با نفس غول که آنی از وسوسه دگران غافل نیست در کشاکش، گاهی از گرفتاری عیال دامی^{۵۵} و زمانی از غصه اطفال در آهی جهت این کم‌نام نگذارد.

قبل از حادثه سیل بنیادکن، انجمن فقری این قریه منظم و برقرار شب جمعه و روز جمعه و شب دوشنبه برقرار و فقرا دور هم مجتمع و در تمام جایی که فقرا بودند، حسرت بر فقرای نوش‌آباد بردندی و الحق جا داشت. و بعد از حادثه این بلا، خانه‌ها خراب بعضی مرحوم و برخی پراکنده به مرز و بومی شده، نه از شب جمعه اثری و نه از فقر خبری است. همواره تنها و بی‌کس بی‌همدم و بی‌مونس، تمام رفقای جانی در عالم جاودانی امحال^{۵۶} و آن‌هایی که مانده نه حییی دیگر دارند نه حال، ولی امیدوار از برکت انفاس قدسی اساس حضرت پیر بزرگوار چنانم که انشاءالله بهبودی حاصل و اجتماعی فراهم شود کما قیل:

آن حصیری را که کس می‌گسترد گر نه پیوندی به هم بادش برَد^{۵۷}
 خلاصه مقصود از این نگارش و درازنفسی اولاً تذکره حال خود بود که انشاءالله فقیری هوساً مطالعه نماید و این بی‌مقدار را یادآوری فرماید و اگر کسی سوای فقیر باشد، بداند که راه حق را چه نام خوانده و باطل کدام است اولاً از بدو تکلیف، شخص باید در پی راهنمایی برآید و تحقیق نماید و تقلید پدر و مادری را بر یک‌سو نهد و آن عالمی که حضرت ختمی مرتبت و ائمه‌الاربتب نشان داده‌اند، پیدا نماید و دست‌تولا به دامان متابعت ایشان زند و آن عالم عالمی است که مخالفٌ للهوا مطیعٌ لأمر مولا و آن عالم به اسامی مختلفه در السنه و افواه و در کتب و دفاتر ذکر شده، هر طایفه به اسمی مخصوص، منصوص نموده گاهی نبی و گاهی ولی؛ اسم او گاه قطب و گاهی بر بعضی مجتهد اعلم جامع شرایط نام گذارند و برخی قطب و شیخ و پیر و مرشد و آن کسی است که نص صریح تا معصوم داشته باشد و اثر صحیح از آن آراء^{۵۸} استفاده شود نه مثل خود، مقلد بلکه برتر بوده باشد:

[باطل است آنچه مدعی گوید]

خفته را خفته کی کند بیدار^{۵۹}

زندگی‌نامه خودنوشت
 حسینعلی عطار
 بیدگلی...



بعد از آنکه چنین راهنمایی پیدا نمودی، دارای^{۶۰} «الشريعة أحوالی والطريقة أفعالی والحقیقة حالی»^{۶۱} نقد حال او باشد، به دلیل «خذ العلم من أفواه الرجال»^{۶۲} علم آموزد و آن علم نه علم صوری و رفتن مدرسه است: «اطلبوا العلم و لو بالصین». مراد از آن، شخص کامل است که در هر زمان بوده و هست و خواهد بود الی یوم القیامة:

[کوته نکند بحث سر تو حافظ] پیوسته شد این سلسله تا روز قیامت^{۶۳}

و امروز که امام عصر حضرت مهدی علیه السلام در پس پرده غیب است، لابد باید کسانی در هر جزوی از جزو زمان بوده باشد که خلق را از گرداب حیرت نجات داده و به ساحل امان برند و آن کس نیست مگر علما و آن عالم را کردار با گفتار مطابق باید باشد با نص صریح نه آنکه به خودسری و خودرایی دعوی عالمیت نماید و بر جهل خود و دیگران فزاید و مراد از نص صریح آن است که سلسله اجازة او تا معصوم یداً بید^{۶۴} صدرأ بصدر^{۶۵} متصل و منضبط بوده باشد، اقول با افعال او مطابق بوده باشد «تأمرون الناس بالبر وتنسون أنفسکم»^{۶۶} نباشد:

عالم آن کس بود که بد نکند نه بگوید به خلق و خود نکند^{۶۷} و مصداق «یحبون أن یحمدوا»^{۶۸} نگردد. و آن علم اگر مراد علم صوری بودی، ابوحنیفه و فخر رازی گوی عالمیت از تمام علما ربودی؛ پس آن علم علمی است که از خانواده نبوت و سرچشمه ولایت جاری و ساری گردیده کما قیل:

آب خضر از جوی نطق اولیا می خوریم ای تشنه غافل بیا^{۶۹}

ولی بر ضمیر محبت [؟] طالبان راه خدا پوشیده و مستور نماند که اگر کسی دارای این علم صوری بوده باشد، در طلب راهنما برآید و به خدمت آن عالم ربانی که سابقاً معروض داشت، برسد و اخذ طریق با ذکر دوام و فکر مدام از او بنماید و محبت و عشق الهی قرین این شخص سالک شود می رسد کار به جایی که خدا می داند:

بر در مدرسه بودم که رسید آتش عشق منطق و نحو و معانی و بیان همه سوخت^{۷۰}

مخلص آنکه آن شخص عالم در قطار انبیا و ملائکه مقرب است که فرمودند برنمی دارد علم ما را مگر ملک مقرب یا نبی مرسل یا کسی که مؤمن ممتحن^{۷۱} بوده باشد که خداوند امتحان کرده باشد قلب او را به ایمان و می فرماید خداوند متعالی: «فاسئلوا أهل الذکر إن کتم لا تعلمون»^{۷۲}. و این طایفه که سابقاً ذکر شد، اهل الذکرند نفرمودند فاسئلوا أهل النحو یا أهل الصرف یا أهل اللغت مراد از اهل الذکر همان شخص کامل در

پژوهش نامه کاشان
شماره ششم (پیاپی ۱۴)
بهار و تابستان ۱۳۹۴

هر زمان است که در هر زمان او را باید متابعت نمود، چون که امام عصر عجل الله فرجه از انظار غایب است لابد حجت‌اللهی هم باید تمام شود اینکه می‌گویند باب علم مسدود است، اگر چنین باشد، بحث به خداوند العیاذ بالله بنده می‌تواند وارد آورد که در بسته، من چگونه می‌توانم مقصود را پیدا کنم پس لابد در بسته کلید لازم دارد و کلید او نیست مگر همان شخص کاملی که به دستورالعمل او رفتار نموده و آنچه مقصد‌اللهی از خلقت خلق و عالم بوده بروز نماید و طالب به مطلوب و عاشق به معشوق خود برسد و بر شجره مبارکه «ألا بذكر الله تطمئن القلوب» نمایان گردد و میوه درخت «من عرف نفسه فقد عرف ربه»^{۷۳} مذاق جان او را شیرین‌تر نماید و حدیث حضرت رضا علیه‌السلام «السکینه ریح تفوح من الجنة... الی آخر»^{۷۴} مونس قلب او گردد. امید از خداوند مجید که این بی‌مقدار از خدمت‌گزاران این طایفه و از محبان این خانواده محسوب فرماید، الله الحمد که مراد از ایمان و مقصود از دین و ایقان^{۷۵} را فهمیده:

[گویند که جامیا چه مذهب داری] صد شکر که سگ سنی و خر شیعه نیم^{۷۶}
شکر الله که نیم چون دگران دربه‌دری نعمه‌اللهیم و مذهب اثنا عشری^{۷۷}
امید است امیدی صادق و رجائی واثق که دل این بی‌مقدار را از ذکر و یاد خود غافل ننماید و از دوستان و محبان محشور نماید.

تمت التذكرة فی یوم یکشنبه ۱۸ شهر صفر المظفر هذه السنة [؟] ۱۳۴۱.
ماده تاریخ خراب شدن نوش‌آباد که جناب آقای میرزا محمدتقی ضیاء‌الحکما^{۷۸} زاده مرحوم میرزای و صاف بیدگلی فرموده:

چون سی و نه از هزار و سیصد معلوم	از هجر نبی بشد ز تأثیر نجوم
شش یوم بگذشت چون که از ماه صیام	در نیمه‌شبی نمود سیلاب هجوم
افتاد گذار سیل در نوش‌آباد	بنمود تمام مرز آنجا را بوم
نگذشت ز ساعتی که سیلاب نمود	اموال و ده و شش نفر از ایشان معدوم
تاریخ، ضیا بگفت: آب سیلاب	بنمود تمام قریه را لانه بوم

زندگینامه خودنوشت
(۱۳۳۹)

حسینعلی عطار
بیدگلی...

التماس دعا از ملاحظه و مطالعه‌کنندگان دارد حقیر حسینعلی عطار که به فاتحه روان



این گنهکار را یاد و شاد فرماید.

پی‌نوشت‌ها:

۱ و ۲. اطلاعات این پاراگراف و برخی بخش‌های دیگر درباره حسینعلی را از گفت‌وگویی که با نوه حسینعلی (فاطمه سادات غایی نوش‌آبادی، دختر عارفه) داشته‌ام، می‌آورم. از آقای دکتر قنبرعلی شیخ‌زاده و دکتر محمد مشهدی نوش‌آبادی که امکان چنین گفت‌وگویی را فراهم کرده‌اند، سپاسگزاری می‌کنم.

۴. این گورستان از زیارت گازران و مدرسه راهنمایی شهید اشنوی نوش‌آباد تا نزدیک محل فعلی فضای سبز شهرداری نوش‌آباد را دربرمی‌گرفته است.

۵. حسینعلی عطار، نوشته‌ای به نام رساله «شهیدیه» را هم که حاج شیخ عباسعلی کیوان قزوینی در شرح شهادت سلطان علیشاه به سال ۱۳۳۰ قمری نوشته، کتابت کرده است. از این رساله سه نسخه خطی وجود دارد که یکی از آن‌ها را عطار بیدگلی در شانزدهم شوال ۱۳۳۱ کتابت کرده است و به سال ۱۳۴۲ قمری وقف کتابخانه بقعه مزار حضرت سعادت علیشاه و حضرت نورعلیشاه ثانی، واقع در صحن امامزاده حمزه مزار شاه عبدالعظیم در شهر ری کرده است که متأسفانه کل بقعه در سال ۱۳۷۰ شمسی تخریب شده و کتاب‌های آن از جمله اصل همین نسخه به تاراج رفته است. فتوکی این نسخه در کتابخانه شادروان جناب آقای حاج علی تابنده موجود است. (پازوکی، صفحه پانزده تا هفده)

۶. این در صورتی است که واژه «ده» را با کسر دال بخوانیم اما با فتح دال، شمار کشته‌شدگان ۱۶ نفر خواهد بود. دکتر محمد مشهدی برای بنده نقل کرده است که طبق شنیده‌ها و گزارش‌های شفاهی از مردم قدیم نوش‌آباد، تعداد شش نفر به واقعیت نزدیک‌تر است.

۷. برای آگاهی بیشتر درباره این خشکسالی نک: مقاله «رساله تنبیه الغافلین و عبرة للناظرین در قحطی اصفهان» نوشته رسول جعفریان و فرشته کوشکی؛ پیام بهارستان، ۲، س ۱، ش ۳، بهار ۱۳۸۸.

۸. قرآن، مصحف، کلام الهی. (لغت‌نامه دهخدا، زیر همین واژه)

۹. حکم و فرمان پادشاه (واژه مغولی). (فرهنگ معین، زیر همین واژه)

۱۰. درباره این تفسیر و ویژگی‌های آن، نک: نابغه علم و عرفان، ص ۱۹۵-۲۱۱.

۱۱. درباره او نک: همان، ۳۳۹-۳۴۱.

۱۲. میرزا محمدصادق نمازی به سال ۱۳۰۱ قمری به کاشان مسافرت کرده و به نوش‌آباد رفته و در منزل ملا حسین بیدگلی نوش‌آبادی تاجر تنباکوفروش ورود نموده و این ملا حسین را شیفته خود و مشرف به فقر می‌گرداند. (نک: همان، ص ۴۲۵ و ۴۲۶)

۱۳. و قال علیه السلام: «العلماء ورثة الأنبياء، وإن الأنبياء لم يورثوا دينارا ولا درهما وإنما ورثوا العلم، فمن أخذه، أخذ بحظ وافر» (عوالی اللئالی، ۱/ ۳۵۸ و ۳۵۹؛ ۲/ ۲۴۱ و ۲۴۲)

پژوهش‌نامه کاشان
شماره ششم (پای ۱۴)
بهار و تابستان ۱۳۹۴



۱۴. وی به سال ۱۳۰۵ به زیارت خانه خدا و عتبات عالیات رفت. (نک: نابغه علم و عرفان، ص ۸۷)

۱۵. جاجرود، شکارگاه مخصوص ناصرالدین شاه.

۱۶. درباره بازگشت آقای سلطانعلی شاه از مکه و اقامت در حرم حضرت عبدالعظیم (ع)، نک: همان، ص ۸۹-۹۳.

۱۷. حاج ملا محمدجعفر برزکی کاشانی از علما و معاریف کاشان بوده است، مدت‌ها در نجف اشرف به تحصیل علوم دینی اشتغال داشته و ابتدا با صوفیه عداوت و دشمنی داشت، ولی پس از تحقیقات زیاد و معاشرت‌ها حالش دگرگون شده، مایل به فقر گردید و نزد میرزا محمد صادق نمازی تلقین ذکر یافت. پس از بازگشت از سفر گناباد در قریه فین کاشان منزل گزید و مجالس فقر او رونقی زیاد یافت. (نک: همان، ص ۳۴۴-۳۴۸)

۱۸. شیخ زین‌العابدین مازندرانی حائری (۱۲۲۷-۱۳۰۹ق). (نک: همان، ص ۴۶۴)

۱۹. یعنی ۱۳۱۲ قمری.

۲۰. مولوی. مصراع نخست در ضبط دیگری به شکل «عشق از اول چرا خونی بُود» است. (مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۵۴۵)

۲۱. یعنی سال ۱۳۱۲ق.

۲۲. حافظ.

۲۳. محبوب‌علی.

۲۴. در اصل: قوه

۲۵. هکذا فی الأصل.

۲۶. هکذا فی الأصل.

۲۷. سعدی؛ البته ضبط دیگری نیز از این دو بیت وجود دارد.

۲۸. حاج حسن بن‌آء که از فقرای بزرگوار بوده و در تغسیل و تکفین هم اطلاع کامل داشته، وقتی که بر جناب محبوب‌علی وارد می‌شود، در همان موقع از دنیا می‌رود و این امر در پانزدهم رجب سال ۱۳۱۶ قمری روی داده است. (نک: نابغه علم و عرفان، ص ۳۴۵)

۲۹. یعنی ۱۳۲۲ هجری قمری.

۳۰. پسر بزرگ نایب حسین کاشی یاغی که او را سرهنگ و سردار جنگ لقب داده بودند. (نک: تاریخ اشرار کاشان، ص ۲۶)

۳۱. درباره غائله نایب حسین و پسرانش، نک: تاریخ اشرار کاشان، نیز کاشان در جنبش مشروطه.

۳۲. نوقایی یا نوغابی.

زندگینامه خودنوشت

حسینعلی عطار

پیدگلی...

۳۳. این ماجرا به سال ۱۳۲۷ هجری قمری بوده است. (نابغه علم و عرفان، ص ۱۵۳) درباره علت قتل سلطان علی شاه، نک: نابغه علم و عرفان، ص ۱۲۰-۱۵۵.



۳۴. در اصل: چه.
۳۵. غزل‌های سعدی، ۴۹۴/۱.
۳۶. هکذا فی الأصل.
۳۷. دربارهٔ اعزام قزاق به کاشان و به توپ بستن آنجا در چند نوبت، نک: تاریخ اشرار کاشان، ص ۵۵، ۵۶، ۵۹ و ۶۷.
۳۸. هکذا فی الأصل.
۳۹. در اصل: ثلثه.
۴۰. در اصل: شلجم.
۴۱. در اصل: ماس.
۴۲. اعداد جدول بالا به خط سیاق بوده و بنده از آقای حجت‌الاسلام سید حسین هاشمی تبار برای خواندن این اعداد و برخی واژگان مبهم دیگر کمک گرفته‌ام. در اینجا صمیمانه سپاسگزار یاری ایشان هستم.
۴۳. نور علی‌شاه.
۴۴. گزارش شده یکی از کسانی که در کاشان به این حاجی ملا علی (نور علی‌شاه) اظهار ارادت می‌کرد، ماشاءالله خان پسر نایب حسین یاغی معروف بود و او بارها ماشاءالله خان را نصیحت و حتی سرزنش می‌کرده که دست از طغیان و سرکشی و قتل و غارت اموال بردارد، ولی در او اثر نمی‌کرد؛ از این رو در مجالس خود در کاشان از رفتار او ابراز انزجار کردند و ماشاءالله خان هم تصمیم به قتل او گرفته و با قهوه او را مسموم کرد و نور علی‌شاه به محض نوشیدن قهوه موضوع را درک کرده و فوراً به تهران حرکت کرده و در میان راه در تاریخ پانزدهم ربیع الاول ۱۳۳۷ در کهریزک رحلت کردند و جنازهٔ او را به حرم حضرت عبدالعظیم (ع) آورده، در صحن امامزاده حمزه در آرامگاه جناب سعادتعلی‌شاه پشت سر او دفن کردند. (نک: نابغهٔ علم و عرفان، ص ۱۱۰ و ۱۱۱)
۴۵. دربارهٔ او نک: همان، ص ۳۵۶-۳۵۸.
۴۶. شیخ محمد امام جمعه (۱۲۸۲-۱۳۶۸ق)، در علوم دینی و عرفانی و علم تاریخ تبحر داشته است. (نک: همان، ص ۳۶۱ و ۳۶۲)
۴۷. متن حاشیه: مخفی نماند که جناب امام جمعه و جناب حاجی میرزا یوسف علی از مأذونین آقای [؟] حضرت صالح علی‌شاه هستند سهواً قلمی شد جناب آقای امام جمعه از مأذونین حضرت صالح علی‌شاه و جناب آقای ارشاد علی و آقای میرزا یوسف از مأذونین حضرت نور علی‌شاه هستند.

۴۸. هکذا فی الأصل.
۴۹. هکذا فی الأصل.

پژوهش‌نامه کاشان
شمارهٔ ششم (پیاپی ۱۴)
بهار و تابستان ۱۳۹۴



۵۰. مولوی، دفتر سوم، ص ۵۴۳.

۵۱. هکذا فی الأصل.

۵۲. هکذا فی الأصل.

۵۳. هود: ۴۰.

۵۴. هکذا فی الأصل.

۵۵. هکذا فی الأصل.

۵۶. هکذا فی الأصل.

۵۷. مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۹۳۷. ضبط دیگر:

این حصیری که کسی می‌گسترده گر نیبوندد به هم بادش برده

۵۸. هکذا فی الأصل.

۵۹. سعدی. صورت کامل این بیت با بیت‌های دیگر در گلستان سعدی، باب در اخلاق درویشان، بدین شکل است:

گفت عالم به گوش جان بشنو ورنماند به گفتنش کردار

باطل است آنکه مدعی گوید خفته را خفته کی کند بیدار

مرد باید که گیرد اندر گوش ورنوشته است پند بر دیوار

(نک: کلیات سعدی، ص ۱۸۰)

۶۰. هکذا فی الأصل.

۶۱. عن النبي (صلى الله عليه وآله) قال: «الشریعة أقوالی، والطریقة أقوالی، والحقیقة أحوالی، والمعرفه رأس مالی، والعقل أصل دینی، والحب أساسی، والشوق مرکبی، والخوف رفیقی، والعلم سلاحی، والحلم صاحبی، والتوکل زادی، والقناعة کنزی، والصدق منزلی، والیقین مأوی، والفقرفخری، وبه أفتخر علی سائر الأنبیاء والمرسلین.» (مستدرک الوسائل، ۱۱ / ۱۷۳)

۶۲. وقال علیه السلام: «خذوا العلم من أفواه الرجال.» (عوالی اللئالی، ۴ / ۷۸)

۶۳. دیوان حافظ، ص ۹۳.

۶۴. در اصل: بیداً.

۶۵. در اصل: بصدراً.

۶۶. بقره / ۴۴.

۶۷. سعدی.

۶۸. قال الله تعالی: «لا تحسبنّ الذین یفرحون بما آتوا و یحیون أن یمحمدوا بما کم یفعلوا» (آل عمران: زندگینامه خودنوشت حسینعلی عطار بیدگلی... (۱۸۸).

۶۹. مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۵۲۵.



۷۰. این بیت ظاهراً از مولوی است و ضبط دیگر آن به شکل (ساکن مدرسه بودم که رسید آتش عشق/ سبق درس و معانی همه رفت از یادم) یاد می‌شود، اما در دفترهای شعری مولوی آن را نیافتیم.

۷۱. حدثنا إبراهيم بن إسحاق عن عبدالله حماد عن صباح المزني عن الحارث بن حصير عن الأصبغ بن نباتة عن أمير المؤمنين عليه السلام قال سمعته يقول: «إن حديثنا صعبٌ مستصعبٌ خشنٌ مخشوش فانبذوا إلى الناس نبذا فمن عرف فزبدوه ومن أنكر فامسكوا لا يحتمله إلا ثلاث: ملكٌ مقربٌ أو نبيٌّ مُرسَلٌ أو عبدٌ مؤمنٌ امتحن اللهُ قلبه للايمان». (بصائر الدرجات، ص ۴۱ و ۴۲) ۷۲. نحل / ۴۳.

۷۳. قال النبي (صلى الله عليه و آله): من عرف نفسه فقد عرف ربه (عوالي اللثالي، ۴ / ۱۰۲)؛ عن علي(ع): من عرف نفسه عرف ربه. (عيون الحكم والمواعظ، ص ۴۳۰) ۷۴. برای دیدن ضبط کامل حدیث، نک: الکافی، ۳ / ۴۷۱ و ۴۷۲.

۷۵. هكذا في الأصل.

۷۶. عبدالرحمن جامی؛ ضبطی دیگر از این بیت در یک رباعی جامی به شکل زیر آمده است:

ای مغ‌بچه دهر بده جام می‌ام کآمد ز نزع سنّی و شیعه قی‌ام
گویند که جامیا چه داری مذهب صد شکر که سگ سنی و خر شیعه نیم

(نک: مقدمه دیوان، ص ۱۹۷)

۷۷. ظاهراً این بیت سروده خود عطار بیدگلی است.

۷۸. مرحوم دکتر میرزا محمدتقی ضیاءالحکماء از پزشکان طب سنتی دوره رضاخانی و فرزند شاعر زنده‌یاد «وصاف بیدگلی» بوده است.

منابع

- قرآن کریم.

- بصائر الدرجات، محمد بن الحسن ابن فروخ (الصفار)، تصحیح و تعلیق و تقدیم الحاج میرزا حسن کوچه باغی، منشورات الأعلمی، تهران، ۱۴۰۴ق / ۱۳۶۲ش.

- تاریخ اجتماعی کاشان، حسن نراقی، ج ۲، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۵ش.

- کاشان در جنبش مشروطه ایران، حسن نراقی، ج ۱، مشعل آزادی، تهران، ۲۵۳۵ شاهنشاهی.

- تاریخ اشعار کاشان، ملا عبدالرسول مدنی، ج ۱، مرسل، کاشان، ۱۳۷۰ش.

- «چراغان جغرافیای قصبه بیدگل»، محمدرضا وصاف بیدگلی، چاپ‌شده در مجله فرهنگ ایران‌زمین،

شماره ۲۴، سال ۱۳۵۸ش، ص ۱-۱۶۴.

- «چهار یادداشت نویافته از قحطی در ایران»، علی اکبر صفری، سایت کتابخانه موزه و مرکز اسناد

پژوهش‌نامه کاشان
شماره ششم (پای ۱۴)
بهار و تابستان ۱۳۹۴



مجلس شورای اسلامی، یکشنبه ۱۰ فروردین ۱۳۹۳ خ.

- دو رساله در زندگی و شهادت جناب سلطانعلی شاه، تصحیح شهرام پازوکی، نشر حقیقت، تهران، ۱۳۸۷ ش.

- دیوان جامی، عبدالرحمن جامی، مقدمه و تصحیح هاشم رضی، انتشارات پیروز، بی جا، بی تا.

- دیوان حافظ، شمس الدین محمد حافظ، چ ۶، انتشارات یاسین، تهران، ۱۳۷۸ ش.

- دیوان وصاف، محمدرضا وصاف بیدگلی، تدوین و مقدمه نصرت الله اربابی (موفق)، چ ۱، انتشارات کسرائی، تهران، ۱۳۷۵ ش.

- «رساله تنبیه الغافلین و عبرة للناظرین در قحطی اصفهان»، رسول جعفریان و فرشته کوشکی، مجله پیام بهارستان، د ۲، س ۱، ش ۳، بهار ۱۳۸۸ ش.

- «زندگی نامه خودنوشت حسینعلی بیدگلی»، حسینعلی عطار بیدگلی، نسخه خطی، کتابخانه آستان حضرت عبدالعظیم شهر ری، مجموعه شماره ۳۷ (۱۶۱ پ - ۱۶۸ پ).

- عوالی الثانی، ابن ابی جمهور الأحسائی، تحقیق الحاج آقا مجتبی العراقی، الطبعة الأولى، بی نا، قم، ۱۴۰۵ ق / ۱۹۸۵ م.

- عیون الحکم و المواعظ، علی بن محمد اللیثی الواسطی، تحقیق الشیخ حسین الحسینی البیرجندی، الطبعة الأولى، دار الحدیث، قم، بی تا.

- غزل های سعدی، شیخ مصلح الدین سعدی، به کوشش نورالله ایزدپرست، چ ۲، نشر دانش، تهران، ۱۳۶۲ ش.

- فرهنگ فارسی (متوسط)، محمد معین، چ ۷، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴ ش.

- فهرست نسخه های خطی حوزة و موزة آستانة حضرت عبدالعظیم حسنی، ابوالفضل حافظیان بابلی، چ ۱، دار الحدیث، قم، ۱۳۸۲ ش.

- «قحطی بزرگ و سراسری ۱۲۸۸ ق در ایران: ریشه ها و پیامدهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی»، احمد کتابی، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۲۹۶، تابستان ۱۳۹۳، ص ۲۰۶-۲۱۷.

- کاشان در جنبش مشروطه ایران، حسن نراقی، چ ۱، مشعل آزادی، تهران، ۲۵۳۵ شاهنشاهی.

- الکافی، الکلینی، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، الطبعة الثالثة، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۷ ش.

- کلیات سعدی، شیخ مصلح الدین سعدی، با مقدمه عباس اقبال آشتیانی، چ ۶، نشر علم، تهران، ۱۳۷۲ ش.

- لغت نامه، علی اکبر دهخدا، زیر نظر محمد معین، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۳۷ ش.

- مثنوی معنوی، جلال الدین محمد مولوی، تصحیح رینولد نیکلسون، انتشارات هرمس، تهران،

زندگینامه خودنوشت
حسینعلی عطار
بیدگلی...



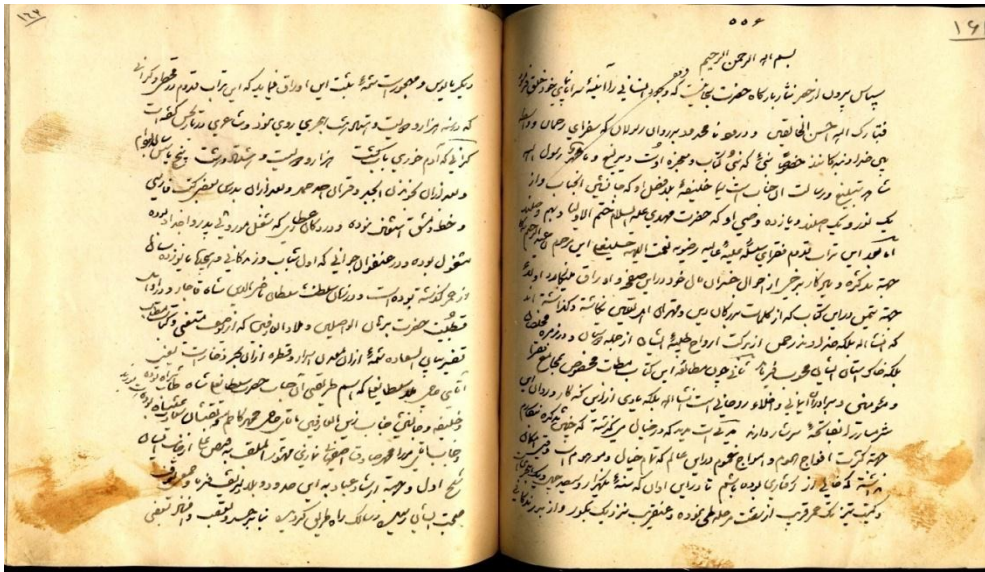
۱۳۸۵ش.

- مستدرک الوسائل، میرزا حسین النوری الطبرسی، الطبعة الثانية، مؤسسة آل البيت (ع) لاحیاء التراث، ۴۰۸ق / ۱۹۸۸م.

- نابغه علم و عرفان در قرن چهاردهم شرح حال مرحوم حاج ملا سلطان محمد گنابادی سلطانعلی شاه، سلطان حسین تابنده گنابادی، ج ۲، چاپ تابان، بی جا، ۱۳۵۰ش.

- نوشتن آباد در آینه تاریخ، آثار تاریخی و فرهنگ، محمد مشهدی نوش آبادی، ج ۱، مرسل، کاشان، ۱۳۷۸ش.

صفحة آغازین سند



پژوهش نامه کاشان
شماره ششم (پیاپی ۱۴)
بهار و تابستان ۱۳۹۴



•
•
•
•
•
•
•

